

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال چهاردهم، شماره دوم

تابستان ۱۳۹۲، شماره مسلسل ۵۴

## زمینه‌ها و عوامل اصلی مهاجرت قبایل هلالی به مصر و افریقه

تاریخ دریافت: ۹۲/۲/۲۵

تاریخ تأیید: ۹۲/۵/۱۷

محمدعلی چلونگر\*

مهدی عزتی\*\*

قبایل عرب هلالی، مجموعه‌ای از بطون و تیره‌های بنی هلال بن عامر، بنی سلیم، بنی چشم و ربیع را شامل می‌شد که در مرکز عربستان و نواحی بیابانی نجد و حجاز به زندگی بدوی و کوچ‌نشینی عادت داشتند. این قبایل برخلاف سایر قبایل عرب که بعد از اسلام و به دنبال فتوحات اسلامی راهی نواحی آباد و متمدن شدند، هم‌چنان به زندگی بدوی خود ادامه دادند و حاضر به ترک وطن و خاستگاه خود نشدند. با این وجود، آنان در اوایل قرن پنجم هجری بر اثر عوامل مختلفی، سر تا سر شمال جزیره العرب؛ یعنی از حدود عراق و غرب دجله تا ساحل شرقی رود نیل در مصر را در نوردیدند. سرانجام قبایل عرب هلالی به سرزمین مغرب اسلامی از افریقه تا مراکش رسیدند و این مناطق را دست‌خوش حوادث و آسیب‌های بسیاری کردند. پژوهش حاضر با استناد به منابع اصلی و تاریخی در پی تبیین و تحلیل زمینه‌ها و عوامل خیزش قبایل هلالی

\* دانش‌یار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان.

\*\* دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه اصفهان.

از مرکز عربستان به سوی مناطق شمالی شام و مصر سپس انتقال و مهاجرت آنها از مصر به افریقای شد.

**واژه‌های کلیدی:** مهاجرت قبایل هلالی، بنی هلال، بنی سلیم، مصر، افریقای.

#### مقدمه

در قرن پنجم هجری مهاجرت‌های بزرگی در جهان اسلام انجام شد که موجب تغییر و تحولات عمیق سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در مناطق مختلف گردید. شاید در نگاه اول، مهاجرت قبایل صحرائشین ترک غز به داخل مرزهای شرقی جهان اسلام در اوایل این قرن برجسته جلوه کند اما در همین قرن پنجم، مهاجرت دیگری از نواحی مرکزی جهان اسلام به سوی مصر و شمال آفریقا (مغرب) انجام شد که اگر اهمیت و آثار آن بیشتر از مهاجرت قبایل ترک نبوده است، کمتر نیز نیست.

در واقع، موج اول مهاجرت قبایل عرب با فتوحات اسلامی آغاز شده بود و این قبایل تا قرن پنجم در بیشتر نواحی اسلام پراکنده شده بودند و هر یک در منطقه‌ای سکنا گزیده و اغلب یک‌جانشین شده بودند. مهاجرت قبایل بدوی بنوهلال و بنوسلیم به سوی مغرب در قرن پنجم هجری، موج دوم مهاجرت عرب‌ها به شمار می‌آید. از آن جا که تعداد تیره‌های بنوهلال بسیار بیشتر از بنوسلیم و تیره‌های دیگر بود، این قبایل در منابع با عنوان قبایل هلالی یاد می‌شوند. بنابراین در این پژوهش در آغاز تلاش می‌گردد ماهیت و نسب درست این قبایل و هم چنین خاستگاه و موطن اصلی آنها شناخته شود و سپس به تحلیل و ارزیابی زمینه‌ها و علل اصلی این مهاجرت بپردازیم. بر همین اساس دو سؤال قابل طرح است:

۱. چه علل و زمینه‌هایی سبب مهاجرت عرب‌های هلالی به مصر شد؟

۲. دلایل انتقال و مهاجرت قبایل هلالی از مصر به افریقای چه بود؟

تاکنون ابعاد مختلف سیاسی و اجتماعی این مهاجرت به درستی شناخته شده نیست و نه تنها در داخل، بلکه در مجامع علمی عربی و غربی نیز به صورت شایسته و کاملی به

آن پرداخته نشده است. منابع اولیه جسته و گریخته به این مهاجرت در سیر رویدادهای شمال آفریقا و مغرب اشاره می‌کنند. در این میان ابن خلدون استثنا است. وی جزئیات بیشتری از این مهاجرت را بیان می‌کند و به تفصیل به شرح رویدادها و پی‌آمدهای ورود قبایل عرب به مغرب اسلامی می‌پردازد.

در تحقیقات جدید نیز محققان، ضمن پرداختن به حوادث شمال آفریقا به مهاجرت قبایل عرب در قرن پنج هجری توجه کرده‌اند. یکی از این محققان معاصر، حسین مونس است که با دقت و تحلیل بیشتری به موضوع مهاجرت قبایل هلالی در کتاب ارزشمند *تاریخ و تمدن مغرب پرداخته* است. گرچه ایشان نیز به زمینه‌ها و عوامل این مهاجرت بزرگ چندان نپرداخته است و بیشتر به تبعات ورود آنها به مغرب توجه کرده است.

هم‌چنین به تازگی مقاله‌ای با عنوان «*العوامل الاقتصادية لهجرة بني هلال و بني سليم من مصر الى افريقية*» به وسیله راضی دلفوس، مورخ تونس منتشر شده است که تنها برعکس عوامل اقتصادی مهاجرت قبایل هلالی از مصر به آفریقه تأکید دارد. بنابراین، پرداختن به تمامی ابعاد سیاسی و اجتماعی امری ضروری و لازم است که تحقیقی گسترده و مجالی طولانی می‌طلبد. با این وجود در این جستار کوتاه، زمینه‌ها و علل مهاجرت قبایل عرب مطالعه می‌شود تا شاید فصلی برای شروع یک تحقیق جامع و گسترده گشوده شود.

### نسب شناسی قبایل مهاجر عرب

دو قبیله بنوهلال و بنوسلیم از قبایل عرب شمالی یا عدنانی محسوب می‌شوند. درباره نسب بنوهلال در کتابها و منابع انساب باید دقت و توجه بیشتری صورت گیرد؛ زیرا در این منابع، تیره‌ها و قبایل دیگری وجود دارند که هم نام قبیله بنوهلال هستند. برخی از این قبایل عبارت‌اند از: بنوهلال بن تیم الله بن بکر بن وائل،<sup>۱</sup> بنوهلال بن حلیل بن حبشیه از خزاعه، بنوهلال بن حارث بن فهر از قریش و بنوهلال بن عبید بن سعد از قیس عیلان<sup>۲</sup>

نسب بنوهلال از قبیله اصلی که رهسپار مغرب شدند چنین است: بنو هلال بن عامر بن صعصعه بن معاویه بن بکر بن هوازن بن منصور بن عکرمه بن حصفه بن قیس بن عیلان بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان.<sup>۳</sup> بنوهلال بن عامر به سه بطن اصلی و تیره‌های زیادی تقسیم می‌شدند. مهم‌ترین تیره‌های بنوهلال بن عامر الأثیح، رباح و زغبه بودند. هر یک از آنها به چندین تیره دیگر منشعب می‌شدند.<sup>۴</sup> نسب بنو سُلیم که به عدنان می‌رسید این‌گونه بود: سُلیم بن منصور بن عکرمه بن حصفه بن قیس عیلان بن مضر بن نزار معد بن عدنان.<sup>۵</sup> زغب یا زعب، ذباب، هبیب، عوف و لبید از شاخه‌های اصلی و مهم بنوسُلیم بودند.<sup>۶</sup>

قبایل ربیعه بن عامر بن صعصعه و جُشم بن معاویه بن بکر بن هوازن قبایل کوچک تری بودند که در این مهاجرت بنوهلال را همراهی می‌کردند. جشم دارای بطون بنوجابر بن جشم، خلط و سفیان بود.<sup>۷</sup> نکته قابل توجه این است که بیشتر در این مهاجرت سخن از بنی هلال است و منابع از این مهاجرت با عنوان مهاجرت هلالی یاد می‌کنند؛ زیرا واقعیت این است که بنی هلال و عمو زادگانشان؛ یعنی بنی ربیعه، بنی جشم را به صفوف خود ملحق ساختند و گروه بزرگی را تشکیل دادند که در مقایسه با بنوسُلیم بسیار گسترده تر بود.<sup>۸</sup>

علاوه بر این‌ها، قبیله بنی معقل در این زمان به مغرب کوچ کردند. اینان در نسب با قبایل هلالی متفاوت بودند. هر چند نسب آنها به درستی معلوم نیست و برخی آنان را از بنو هلال می‌دانند و برخی نسب آنها را به جعفر بن ابی طالب می‌رسانند.<sup>۹</sup> ابن خلدون به نقل از ابن کلبی، آنها را به کهلان و قبایل جنوبی منتسب می‌کند.<sup>۱۰</sup>

### خاستگاه‌های اصلی قبایل مهاجر عرب

قبایل بنوهلال، سُلیم و جشم از شاخه‌های قبیله بزرگ و مشهور عامر بن صعصعه بودند. اغلب منابع، ناحیه نجد<sup>۱۱</sup> عربستان را زیستگاه تیره‌های عامر بن صعصعه می‌دانند. این قبایل به دلیل نوع زندگی اجتماعی در حال کوچ و بیابان‌گردی بودند و به بادیه نشینی

عادت داشتند در نتیجه نمی توانستند در سرزمین و مکان مشخصی مستقر باشند. در عهد جاهلیت پیش از اسلام، قبایل هلالی به همراه دیگر تیره های عامر بن صعصعه در منطقه وسیعی بین کوه های جنوب شرقی جزیره العرب و کوه های ناحیه یمامه و نواحی شمال عربستان تا قلمرو قبیله بنی تمیم در حال رفت و آمد بودند. بر طبق منابع جغرافیایی بنی هلال در صدر اسلام در مناطقی چون ترابه، بیشه و وادی کراء پراکنده بودند.<sup>۱۲</sup> همدانی در قرن سوم هجری، محل اسکان آنها را وادی جلدان و عکاظ بیان می کند.<sup>۱۳</sup> ابن خلدون بیان می کند که در عهد جاهلیت، بنو هلال بن عامر دارای بطون فراوانی بودند و در نجد می زیستند.<sup>۱۴</sup> وی در جایی دیگر می نویسد:

همه بطون بنوعامر در نجد بودند.... و بنو هلال در ناحیه میان طائف و کوه

غزوان در رفت و آمد بودند و قبیله جشم نیز به همراه آنها در نجد به سر

می برد.<sup>۱۵</sup>

سابقه اسلام آوردن بنو هلال به پس از جنگ حنین در سال هشتم هجری بر می گردد؛ زیرا آنها پس از غلبه بر قبایل هوازن که بنو هلال و بنو سلیم نیز جزئی از آنها بودند به تدریج به اسلام گرویدند.<sup>۱۶</sup> به احتمال زیاد، برخی از قبایل بنو هلال مانند دیگر قبایل عرب در فتوحات اسلامی مشارکت داشته اند اما با وجود شهرت آنان در جنگ آوری و شجاعت، پیروزی خاصی به نام آنان در فتوحات ثبت نشده است. به نظر می رسد که بیشتر تیره های بنو هلال در زیستگاه های طبیعی خودشان در نجد و حجاز باقی ماندند و حاضر نشدند مانند دیگر قبایل عرب از جزیره العرب بیرون آمده و در نواحی و شهرهای فتح شده، اقامت گزینند.<sup>۱۷</sup>

در حقیقت اینان به زندگی بادیه نشینی و کوچ نشینی خویش ادامه دادند و خود را از صحنه کشمکش های گسترده بر سر قدرت در دولت های اسلامی دور نگه داشتند. بنابراین، قبایل هلالی تا قبل از مهاجرتشان به مصر و مغرب در قرن پنجم هجری، به صورت قبیله ای در بیابان های حجاز و نجد در کوچ بودند. بنی سلیم در نزدیکی و حوالی

مدینه اُتراق می‌کردند و بنی‌هلال در کوه غُزوان و حوالی شهر طائف اسکان داشتند. این چادرنشینان در کوچ‌های تابستانی و زمستانی تا نزدیکی شهرهای عراق و شام می‌رسیدند و در اطراف شهرها به تاراج و غارت کاروان‌ها می‌پرداختند.<sup>۱۸</sup>

دلبستگی قبایل هلالی به بادیه‌نشینی آن‌چنان بود که بقایایی از آنها تا به امروز در حوالی وادی البرک در منطقه تهامه در بیابان‌ها به زندگی بدوی گذشته ادامه داده‌اند. به نظر می‌رسد این گروه‌ها در مهاجرت هلالی به مغرب اسلامی، آنها را همراهی نکرده و حاضر به ترک وطن اصلی خویش نشده‌اند. آنها امروزه شامل بطون آل یحیی، آل مقاری، آل جابر و آل علی هستند.<sup>۱۹</sup>

#### مهاجرت قبایل هلالی؛ علل و زمینه‌ها

هر رویداد یا واقعه‌ای که در بستر تاریخ روی می‌دهد در واقع معلولی است که علت یا عللی بر آن مترتب است. اگر از این زاویه به واقعه مهاجرت قبایل هلالی (معلول) بنگریم، ناگزیریم دنبال علت و یا عواملی باشیم که اسباب چنین حادثه‌ای را فراهم ساخته‌اند. درباره علل مهاجرت قبایل هلالی، مورخان و پژوهش‌گران آرای مختلفی ارائه می‌کنند. لاپیدوس معتقد است دلایل این مهاجرت نامشخص است.<sup>۲۰</sup>

مورخان مسلمان، هم‌چون ابن‌عداری، ابن‌خلدون و تا حدودی حسین مونس تنها بر یک عامل تأکید دارند و علت آن را اختلاف و دشمنی میان فاطمیان و بنی‌زیری قلمداد می‌کنند. گرچه نمی‌توان تأثیر بسزای چنین عاملی را در ورود مهاجران عرب به آفریقه نادیده انگاشت، به نظر می‌رسد با مطالعه عمیق و ارزیابی رخدادهای هم‌زمان با این مهاجرت می‌توان به دلایل و نکات جدیدی پی برد که در مهاجرت قبایل عرب دخالت داشته‌اند. در مجموع، مهم‌ترین عللی که در مهاجرت هلالی تأثیرگذار بوده به شرح ذیل است:

#### ۱. فشار ناشی از افزایش جمعیت

همواره پدیده افزایش و انباشتگی جمعیت در مهاجرت‌های بزرگ، عاملی اصلی و

تأثیرگذار بوده است. این پدیده، اگر در میان جوامع بدوی که به صورت قبیله‌ای و صحراگردی زندگی می‌کردند روی می‌داد، آثار و پی‌آمدهای ناگوار و مخربی به دنبال داشت. در طول تاریخ، نمونه‌های زیادی از چنین مهاجرت‌هایی مشاهده می‌شود که از نمونه‌های آنها می‌توان به مهاجرت قبایل ژرمن از دشت‌های شمال اروپا به نواحی متمدن جنوبی و یا به مهاجرت قبایل صحراگرد ترک غز در اوایل قرن پنجم هجری از نواحی استپی شمال آسیای مرکزی به سوی ایران و آسیای صغیر اشاره کرد.

انفجار و تراکم جمعیت در میان قبایل مذکور به طور مستقیم در تحریک و ترغیب آنان برای کوچ به نواحی دیگر دخالت داشته است؛ زیرا بر اثر افزایش جمعیتی که در منطقه‌ای محدود زندگی می‌کردند، کمبود مراتع برای احشام و دام‌ها و کمی مواد غذایی به وجود می‌آمد. از این‌رو، این جمعیت‌ها مجبور می‌شدند برای یافتن مراتع بهتر و تداوم حیات خود و دام‌هایشان به سوی نواحی متمدن و آبادتر راهی شوند.

بنابر شواهد موجود، پدیده افزایش جمعیت در میان قبایل هلالی نیز اتفاق افتاده است. از آن‌جا که زیستگاه‌های قبایل عرب از شرایط نامناسب جغرافیایی برخوردار بود، تأثیر ازدیاد و افزایش جمعیت چندین برابر بود. از ظاهر امر بر می‌آید که شمار این عرب‌ها در طول قرن سوم هجری به بعد در نواحی حجاز و نجد رو به فزونی بود. گرچه شاید نتوان به طور دقیق آمار اعراب مهاجر را برشمرد، اما می‌توان از توصیفات و اشاره‌های موجود در منابع به پدیده افزایش جمعیت و میزان بالای آن پی برد. این اثیر آن‌جا که از رفتن اعراب به افریقه سخن می‌گوید، آنها را خلقی عظیم توصیف می‌کند.<sup>۲۱</sup> ابن خلدون همه بطون هلالی را هم چون انبوه ملخ توصیف می‌کند که رهسپار افریقه شدند.<sup>۲۲</sup> برآورد و تخمین حسین مونس از شمار عرب‌هایی که راهی افریقه شده‌اند، دویست و پنجاه هزار نفر است.<sup>۲۳</sup>

اگر آمار و ارقام حسین مونس را درست و نزدیک به واقع بدانیم در آن شرایط، این میزان جمعیت، رقم بالایی بوده است. وانگهی این رقم تنها مختص مهاجران هلالی بوده است که به افریقه مهاجرت کرده‌اند، در حالی که بر طبق منابع موثق، برخی دیگر از

قبایل هلالی به نواحی دیگر مانند بصره، حلب، موصل و شام رفتند و برخی دیگر در نواحی مرکزی جزیره العرب باقی ماندند.<sup>۲۴</sup>

عوارض منفی ناشی از فشار جمعیت قبایل بدوی به تدریج سبب شد آنها برای امرار معاش و تداوم حیات خویش به تاراج شهرها و غارت کاروان‌ها روی آورند. بنا به گفته ابن خلدون، قبایل هلالی در حوالی شهرهای عراق به تاراج و کشتار مشغول بودند و به کاروان‌ها حمله می‌کردند. بنی سلیم حتی در ایام حج به مکه می‌تاختند و در ایام زیارت به مدینه حمله می‌کردند. تعداد آنها در این حمله‌ها، آن قدر زیاد بود که سپاهیان خلفای عباسی در سرکوب و جلوگیری از تعرض و تجاوزهای آنها ناتوان بودند.<sup>۲۵</sup>

زمانی که شورش قرمطیان در بحرین و عمان روی داد، بنی سلیم و جمع بسیاری از بنی هلال به سپاهیان قرمطی پیوستند. قرمطیان با کمک اعراب هلالی و بنو سلیم توانستند بر برخی شهرهای شام غلبه کنند و در دسرهای زیادی برای دولت فاطمیان ایجاد کنند. سرانجام العزیز بن معز فاطمی پس از جنگی طولانی که در حجاز و شام بر ضد قرامطه به راه انداخت، آنها را شکست داد. به طوری که مجبور شدند به نواحی بحرین عقب نشینی کنند. العزیز برای در امان ماندن از حمله‌های اعراب، ایشان را به ناحیه صعید در دلتای رود نیل منتقل کرد.<sup>۲۶</sup>

## ۲. تأثیر ورود قبایل ترکمن به قلمرو شرقی خلافت

در جریان روند مهاجرت قبایل هلالی به سوی شمال مصر و آفریقه، مسئله‌ای که مطرح می‌شود این است که آنان به چه علت به سوی مغرب رفتند؟ آیا امکان مهاجرت این قبایل به عراق و ایران (شرق اسلامی) وجود نداشت؟ چه دلایلی، مانع گرایش و میل آنها برای مهاجرت به شرق می‌شد؟ و در مقابل چه دلایلی آنها را به سوی مصر و فاطمیان سوق می‌داد؟

پیش از این یادآور شدیم که برخی از قبایل هلالی به نواحی عراق و شام از جمله بصره، موصل و حلب نقل مکان کردند. حتی برخی از تیره‌های عرب ساکن در نواحی



بصره و خوزستان تا به امروز، خود را منتسب به قبایل هلالی می‌دانند. قبیله بنوالمنتفق که شامل تیره و طوایف زیادی در جنوب عراق هستند، نمونه‌ای از این قبایل هلالی است. المنتفق جد قبایل المنتفق، برادر هلال بن عامر بن صعصعه است.<sup>۲۷</sup> از سوی دیگر، بعد از فتح سرزمین‌های ایران به دست مسلمانان، مهاجرت‌های گسترده‌ای از سوی قبایل مختلف عرب صورت گرفت که توجه و علاقه عرب‌ها را به اقامت و سکونت در مناطق گوناگون ایران نشان می‌دهد.

با این توصیف، چه موانعی می‌توانست سد راه مهاجرت قبایل هلالی باشد. شاید گفته شود که یکی از موانع اصلی، وجود خلافت عباسی در عراق بوده است اما خلافت عباسی در این زمان در نهایت ضعف قرار داشت. خلفای بغداد بیرون از دربار، قدرتی نداشتند و در صورت هجوم و ورود قبایل عرب نمی‌توانستند مانع حرکت آنها به سوی شرق خلافت عباسی شوند. هم‌چنان‌که نتوانستند مانع حضور برخی از آنها در نواحی جنوب عراق و یا شمال عراق شوند.

بنابراین به نظر می‌رسد، برای جست‌وجوی دلایل قانع‌کننده، باید به دنبال تحولات سیاسی و اجتماعی گشت که کمی قبل از این واقعه در سرزمین‌های شرق خلافت عباسی رخ داده بودند. تحولی اساسی که در اوایل قرن پنجم در ایران روی داد، ورود ترکمنان صحراگرد بود که از دشت‌های شمال آسیای مرکزی به نواحی جنوبی و ایران سرزیر شدند. قبایل ترکمن از جهات بسیاری به ویژه زندگی اجتماعی شبیه قبایل بدوی هلالی بودند و مهاجرتشان به ایران پی‌آمدهای ویران‌گری به خصوص برای یک‌جانشین‌ها و شهرنشین‌ها در پی داشت. قبایل چادرنشین و دام‌دار ترکمن به سرعت در نواحی خراسان، آذربایجان و آسیای صغیر و شام پراکنده شدند. دسته‌ای از ترکمنان، عناصر ایرانی را به خود جذب کردند و از این طریق موفق به تشکیل حکومت قدرتمند سلجوقیان شدند.<sup>۲۸</sup>

سلطین سلجوقی که از لحاظ مذهبی، سنی متعصبی بودند به زودی حامی خلفای عباسی و مدعی حمایت و دفاع از مذهب رسمی سنت شدند. بنابراین، رودرروی فاطمیان اسماعیلی مذهب و دشمن عباسیان قرار گرفتند<sup>۲۹</sup> از این‌رو، فرصتی برای مهاجرت قبایل

هلالی به داخل فلات ایران نمی‌ماند و شمار زیاد ترکمنان در ایران، ورود اعضای جدیدی از قبایل بدوی را امکان‌پذیر نمی‌ساخت در این‌جا پرسش دیگری که ذهن محقق را به خود مشغول می‌کند این است که چرا قبایل هلالی به سمت مصر منتقل شدند؟ و فاطمیان چگونه حاضر شدند پذیرای آنها باشند؟ همان‌طور که اشاره شد، پس از سرکوب قرامطه، قبایل هلالی به مصر منتقل شدند و فاطمیان با وجود آگاهی از خطرات کوچ آنها، ایشان را در مصر پذیرفتند. در این‌جا دو فرضیه مطرح می‌شود:

الف) فاطمیان با کوچ و انتقال این قبایل می‌خواستند از آنها به عنوان ابزاری علیه دست‌نشانداگانشان در افریقه سود جویند. این فرضیه که عاملی مهم در مهاجرت قبایل هلالی به افریقه بود در این زمان نمی‌توانست اهمیت چندانی داشته باشد؛ زیرا چنان‌که توضیح داده خواهد شد فاطمیان در پی سرپیچی امرای بنی زبیر مجبور به اتخاذ چنین تصمیمی شدند. در واقع در این زمان، امرای بنی زبیر سر از اطاعت خلفای فاطمی برنداشتند. بنابراین در چنین مرحله‌ای، فرضیه مذکور نمی‌توانست مطرح باشد.

ب) فرضیه دیگر این است که در نتیجه ورود سلجوقیان به مرزهای شام و عراق، فاطمیان برای جلوگیری از پیوستن قبایل عرب بدوی به آنها ناچار شدند با وجود خطرات حضور اعراب بدوی در مصر، آنان را به نواحی مرکزی قلمروی خویش انتقال دهند؛ زیرا پس از شکست قرامطه، نیروهای قبیله‌ای هلالی در نواحی شام و شمال جزیره العرب به حال خود رها شده و سرگردان ماندند و بیم آن می‌رفت که به قدرت‌های دیگر منطقه بپیوندند.

در این هنگام، امیران آل بویه بسیار ضعیف بودند ولی به زودی بازیگران قدرتمندی در صحنه سیاسی منطقه ظهور کردند که بسیار بیشتر از آل بویه شیعه مذهب برای فاطمیان ایجاد خطر می‌کردند. سلجوقیان، آل بویه را کنار زده و توانستند خلافت را از چنگ عاملان فاطمی (بساسیری) در عراق نجات دهند و به زودی در نواحی شام و عراق پیش‌روی کردند.<sup>۳۰</sup>

بنابراین اگر نیروهای تازه نفس ترکمن می‌توانستند نیروی عرب‌های بدوی هلالی را

به خدمت بگیرند به احتمال فروان، موفقیت‌هایشان بر ضد فاطمیان چند برابر می‌شد و عواقب ناگواری را برای آنها پدید می‌آورد. پس به نظر می‌رسد، فاطمیان با آگاهی از چنین اتفاقاتی، خطر کوچ و انتقال عرب‌های بدوی و سرکش را به جان خریدند تا مبادا روزی مجبور شوند در مقابل آنها بجنگند.

### ۳. عدم جذب قبایل هلالی در ساختار دولت و جامعه مصر

ورود مهاجران بنی هلال و بنی سلیم به مصر، تحت نظارت دولت فاطمیان و کنترل شده، انجام شد.<sup>۳۱</sup> دولت فاطمیان در واکنش به ورود این مهاجران که تعداد و شمار آنها کم نبود، دو راه بیشتر در پیش نداشت. اول این که بخواهد آنها را در چهار چوب نظام اداری و اجتماعی مصر جذب کند. به عنوان نمونه از نیروی آنها برای سربازگیری و افزایش نظامیان خود استفاده کند و خانواده‌های آنها را در مصر یک‌جانشین و در روستاها یا شهرها اسکان دهد اما این امر به دلایل مختلف امکان تحقق نداشت؛ زیرا در این زمان ساختار و بدنه نظام اجرایی دولت فاطمیان شکل گرفته بود و نیروهای موجود اجازه جذب اعضای جدیدی را نمی‌دادند. از سوی دیگر، با توجه به روحیه سرکش و بدوی اعراب مهاجر، امکان استقرار و جذب قبایل هلالی در چهارچوب جامعه شهری مصر وجود نداشت. ابن خلدون اشاره می‌کند که این اعراب در ناحیه صعید در ساحل شرقی رود نیل ماندند و به شهرهای آن‌جا آسیب‌های بسیاری وارد کردند.<sup>۳۲</sup>

راه دومی که دولت فاطمی می‌توانست برای رهایی از اعراب مهاجر در پیش گیرد، این بود که اجازه دهد مهاجران از نیل عبور کنند و به سوی مغرب روانه شوند. این امر مورد علاقه اعراب هلالی نیز بود و پیش از آن، برخی آنها به نواحی مغرب مانند برقه نفوذ کرده بودند.<sup>۳۳</sup> با این حال، فاطمیان از این کار ابا داشتند؛ زیرا قبایل هلالی، اهل ناآرامی و هرج و مرج بودند و هر جا می‌رفتند علاقه داشتند به همان شیوه قبیله‌ای و بدوی زندگی کنند. وزرای فاطمی می‌دانستند که اگر قبایل هلالی به افریقایه وارد شوند، آن‌جا را برای همیشه از دست خواهند داد و با دردسر و مشکلات عدیده‌ای مواجه خواهند شد. این همان تحلیلی

است که حسین مونس از آن به عنوان «فشار شدید اعراب هلالی و متحدانش برای عبور از نیل (مصر)» و رفتن به سوی مغرب یاد می‌کند.<sup>۳۴</sup>

بنابراین فاطمیان به ناچار راه دوم را در پیش گرفتند و زمانی که احساس کردند افریقای در دوره معز بن بادیس از دستشان رفته است، ترغیب شدند اعراب بدوی و مزاحم را به آن‌جا انتقال دهند. با این اقدام، دولت فاطمی هم از شر مزاحمت‌ها و دردهای آنها خلاص می‌شد و هم با این وسیله، حاکم دست‌نشانده خویش؛ یعنی معز بن بادیس را که سر از اطاعت آنها برداشته بود تنبیه می‌کردند.

#### ۴. اختلاف و دشمنی میان فاطمیان و بنی زبیری؛ عامل سیاسی

دولت بنی زبیری پس از انتقال دولت فاطمیان به مصر در سال ۳۶۲ هـ به وسیله معز تأسیس شد. در واقع، بنی زبیری یکی از قبایل بربر شمال آفریقا به نام صنهاجه بودند که در خدمت فاطمیان قرار گرفتند.<sup>۳۵</sup> زبیری بن مناد صنهاجی، اولین فرد از این خاندان بود و در دوره معز فاطمی با اقداماتی که انجام داد شهرت و محبوبیت زیادی نزد فاطمیان کسب کرد. وی در سال ۳۶۰ از دنیا رفت و از آن پس معز، بلکین پسر زبیری بن مناد را جانشین خودش در مغرب میانه کرد. در چنین شرایطی، معز حکومت مغرب میانه و افریقای را به بلکین سپرد و خود به همراه دولتش به مصر منتقل شد.<sup>۳۶</sup>

با وجود این، فاطمیان هم‌چنان نسبت به تبعیت کامل خاندن بنی زبیری به خلافت مصر اصرار داشتند و بر وفاداری و پیروی بنی زبیری از سیاست‌ها و عقاید شیعی اسماعیلی در افریقای تأکید داشتند. اما به تدریج شرایطی به وجود آمد و باعث شد فاطمیان نتوانند به امور افریقای و مغرب توجه کافی بنمایند و به ناچار از حکومت واقعی بر سرزمین افریقای و مغرب دست کشیدند و تنها به اطاعت اسمی امیران آن‌جا بسنده کردند.<sup>۳۷</sup>

این روند ادامه داشت تا این که در سال ۴۰۶ هـ. المعز بن بادیس به حکومت افریقای رسید. وی در نوجوانی به ریاست برگزیده شد و تا زمان رسیدن به سن قانونی به وسیله برخی از فقهای مالکی تربیت شد. در نتیجه این امر، وقتی که وی اداره امور دولت را بر عهده

گرفت، درصدد استقلال از فاطمیان و قطع وابستگی و ارتباط با خلفای فاطمی مصر برآمد. بنابر گزارش منابع اولیه، توهین، لعن و سوءقصدی که به وسیله شیعیان به معز شد موجب گردید او از همان اوایل قدرت‌یابی در چند مقطع دستور قتل عام شیعیان را صادر کند.<sup>۳۸</sup>

پس از حوادث بسیار، سرانجام معز بن بادیس در سال ۴۴۰ هـ. به طور رسمی روابطش با فاطمیان را قطع کرد و به جای مذهب اسماعیلی، مذهب مالکی را مذهب رسمی دولت بنی زبیری اعلام کرد. هم‌چنین، او تصمیم گرفت که خطبه را به نام خلیفه عباسی، القائم بالله بخواند. سپس در نامه‌ای که برای خلیفه نوشت از وی خواست تا فرمان حکومت افریقیه و مغرب را برایش بفرستد. خلیفه عباسی نیز فرمان حکومت آن‌جا را به همراه خلعت و پرچم‌های سیاه برای معز بن بادیس فرستاد. بنابراین پرچم‌های سفید فاطمیان جای خود را به پرچم‌های سیاه عباسی داد و به فرمان معز در خطبه‌های نماز جمعه، عبیدیان را لعن کردند و سکه به نام خلفای عباسی زدند.<sup>۳۹</sup>

بنابر گزارش ابن خلدون، سرکشی و عدم اطاعت معز از دولت فاطمی، مرحله به مرحله به وقوع پیوست. خلفای فاطمی تا زمانی که او به طور رسمی اعلام مخالفت نکرده بود به تذکر اکتفا می‌کردند و گاهی از بدعت‌های وی علیه شیعیان چشم‌پوشی می‌کردند. احمد بن علی جرجرائی، وزیر المستنصر فاطمی در این باره مکاتباتی با معز انجام داد و وی را از عواقب توهین به شیعه برحذر داشت ولی معز، نامه‌های وی را با توهین و عیب‌جویی از عبیدیان جواب می‌داد.<sup>۴۰</sup>

جرجرائی در سال ۴۳۶ هـ. درگذشت و به جای وی، حسن بن علی الیازوری به مسند وزارت فاطمی رسید. الیازوری فردی خشن و عجول بود به طوری که معز از روحیه خشن وی هراسید و در نامه‌ای از وی به خاطر اقداماتی که علیه فاطمیان انجام داده بود، عذرخواهی کرد.<sup>۴۱</sup> با این حال پس از مدتی کوتاه، روابط میان این دو به تیرگی گرایید و در نتیجه معز تصمیم قطعی خود را در مورد جدایی وابستگی سیاسی و مذهبی از دولت فاطمیان اعلام داشت.<sup>۴۲</sup>

اوضاع این‌گونه بود تا این‌که دولت فاطمی پی برد دیگر امیدی به بازگشت و تبعیت

معز بن بادیس نیست. برطبق گزارش منابع در نتیجه چنین وضعیتی، سرانجام بنا بر نظر یازوری و فرمان مستنصر تصمیم برآن شد که برای مجازات زیریان، تمام اعراب بنی هلال و بنی سلیم را به سوی افریقای روانه کنند و این سرزمین را به تیول آنان دهند. یازوری در ۴۴۱ ه. به نزد رؤسای قبایل عرب رفت و شیوخ قبایل اثبج، زغبه، ریاح، جشم، ربیع و عدی را متقاعد کرد که همگی به طرف افریقای راهی شوند. گفته می‌شود یازوری به هر کدام از آنها یک شتر و یک دینار عطا کرد و اجازه داد تا از رود نیل عبور کنند<sup>۴۳</sup> بنابراین، قبایل هلالی از سال ۴۴۲ هجری در چند مرحله افریقای را درنوردیدند و دولت بنی زبیری و مردم افریقای را غارت کردند و اموال ایشان را به تاراج بردند.<sup>۴۴</sup>

چنان که ملاحظه گردید بیشتر مورخان اسلامی، مهاجرت قبایل هلالی به افریقای را به سبب اختلاف و دشمنی میان دولت فاطمی و دولت تابع آنها، بنی زبیری قلمداد می‌کنند. به باور این مورخان، هجوم اعراب هلالی و انتقال آنها به افریقای برای سرکوب و مجازات معز بن بادیس بود و این اقدام در واقع به عنوان ابزاری در دست فاطمیان برای مواجهه با چنین خطری تلقی می‌شود. به پیروی از مورخان اسلامی، بسیاری از مستشرقان به ویژه مستشرقان فرانسوی زبان، آرای مشابهی ارائه کرده‌اند.

از جمله این مستشرقان، ژرژ ماسه و روجی ادیس معتقدند که هجرت قبایل هلالی به سوی افریقای به علت قطع روابط میان فاطمیان و بنی زبیری اتفاق افتاد و فاطمیان با این اقدام، انتقام سختی از معز بن بادیس گرفتند. بنابر نظر این محققان، عوامل مهم مذهبی؛ یعنی بازگشت بنی زبیری از مذهب شیعه به سنت، عوامل سیاسی؛ یعنی اعلام عدم اطاعت و پیروی از دولت مرکزی مصر و عوامل ایدئولوژی؛ یعنی قتل عام شیعیان و برافراشتن پرچم‌های سیاه عباسی به جای بیرق‌های سفید فاطمی در هجوم قبایل هلالی به افریقای به وسیله دولت تأثیرگذار بوده است.<sup>۴۵</sup>

##### ۵. تحولات اقتصادی مصر

در مقابل بیشتر مورخان که تحولات سیاسی را سبب مهاجرت قبایل عرب هلالی به

افریقیه می‌دانند، برخی دیگر مدعی هستند تحولات داخلی مصر و عوامل اقتصادی موجب چنین حرکت و انتقالی شده است. استناد این محققان به منابعی است که درباره اوضاع اقتصادی مصر هم‌زمان با مهاجرت هلالی‌ها به ویژه وضعیت اقتصادی دوران خلافت المستنصر بالله، گزارش‌هایی ارائه می‌دهند.<sup>۴۶</sup>

براساس گزارش این منابع، در مصر عهد مستنصر، دوره‌های قحطی و خشک‌سالی پی در پی و شدیدی اتفاق افتاد که از سال ۴۴۴ ه. تا ۴۵۷ ه. به طور متناوب استمرار داشت. به دنبال این شرایط طبیعی، میزان سطح آب نیل به شدت کاهش یافت و در نتیجه آن کمبود مواد غذایی پیش آمد.<sup>۴۷</sup> در چنین اوضاعی به کشاورزان و تاجران مصری ضرر و آسیب‌های جدی وارد شد. به طوری که آثار چنین رکود اقتصادی در کاهش عیار مسکوکات در دوره مستنصر به وضوح نمایان شد.<sup>۴۸</sup>

در چنین شرایطی، وجود تعداد زیاد مهاجران قبایل هلالی در کناره رود نیل بر شدت وخامت اوضاع ساکنان مصر می‌افزود. از این رو، هم چنان که مقریزی اشاره می‌کند مستنصر، خلیفه فاطمی برای کاهش مشکلات اقتصادی دستور انتقال قبایل هلالی را صادر کرد.<sup>۴۹</sup> جالب است که مقریزی در توصیف چنین وضعیتی، اصطلاح «الشدة الکبری» به معنای سختی بزرگ یاد می‌کند.<sup>۵۰</sup> مورخان دیگر مانند ابن تغری بردی و ابن ابی دینار نیز به اوضاع بد اقتصادی دوره مستنصر اشاره می‌کنند ولی درباره این که این امر موجب انتقال قبایل هلالی به افریقیه شده است یا نه، سکوت می‌کنند.<sup>۵۱</sup>

بنابر استدلال بالا، عامل اقتصادی سهم بسیار مهمی در تصمیم‌گیری دولت‌مردان فاطمی درباره انتقال قبایل هلالی داشته است. با این وجود، با بررسی دقیق سیر وقایع تاریخی نمی‌توان تأثیر خشک‌سالی و بحران‌های اقتصادی را به ویژه در سال‌های ۴۴۴ هجری به بعد نادیده گرفت ولی به نظر می‌رسد که این امر در ابتدای کار؛ یعنی سالی که انتقال قبایل هلالی روی داده است چندان به حقیقت نزدیک نباشد؛ زیرا بر اساس گزارش منابع بالا، خشک‌سالی‌ها و بحران‌های اقتصادی از سال ۴۴۴ هجری شروع شده و به

تناوب تا ۴۵۷ هجری تداوم داشته است.

این درحالی است که منابع، زمان انتقال قبایل هلالی را سال ۴۴۱ هجری؛ یعنی دو سال قبل از شروع بحران اقتصادی اعلام کرده‌اند. البته پیش از این نیز اشاره شد که این انتقال در چند مرحله تا سال ۴۶۸ ه. ق به آفریقه ادامه داشته است. ابن خلدون دو گزارش متفاوت درباره انتقال قبایل هلالی بیان می‌کند که تا حد زیادی به روشنی بحث کمک می‌کند. وی در جایی می‌گوید:

در سال ۴۴۱ هجری المستنصر علوی، وزیر خود را به میان اعیان عرب فرستاد و باب عطا بر آنان گشود و هر یک را شتر و دیناری داد و اجازه داد که از نیل بگذرند.<sup>۵۲</sup>

این گزارش دلالت دارد بر این که دولت فاطمی باید در این زمان، وضعیت مالی و خزانه‌اش بسیار خوب و پر رونق بوده باشد که تا این اندازه، امکان کمک مالی به قبایل هلالی داشته است. همچنین این امر حاکی از آن است که قبایل عرب در این مرحله، رضایت و علاقه‌ای برای رفتن به آفریقه و ترک مصر نداشتند و دولت فاطمی با این اقدام، آنها را ترغیب و تشویق به ترک مصر کرد. ابن خلدون در ادامه می‌نویسد:

عرب‌ها در این هنگام از نیل گذشتند و به برقه در آمدند و بلاد اطراف را غارت و کشتار کردند و به دیگر عرب‌ها که در مشرق نیل بودند، نوشتند که آنها نیز از نیل بگذرند و به مغرب آیند. آنان نیز پس از این که هر نفر، دو دینار پرداختند از نیل گذشتند ولی از مردم مغرب چند برابر آنچه داده بودند باز پس گرفتند.<sup>۵۳</sup>

در این جا ملاحظه می‌شود که وضع به طور کامل فرق کرده است. در واقع در این مرحله، نخستین موج مهاجرت قبایل عرب رخ داده بود و اعراب بدوی به سرزمین آباد آفریقه وارد شده بودند. بنابراین، گزارش دوم ابن خلدون مبنی بر پرداخت دو دینار از سوی هریک از اعراب، مربوط به سال‌های بعد از ۴۴۴ هجری است. زمانی که اولین خشک‌سالی در مصر اتفاق افتاده و سرزمین مصر برای قبایل هلالی جای مناسبی نبوده



است. به همین سبب نه تنها تمایلی به ماندن در مصر نداشتند بلکه حاضر شدند برای رهایی از چنین وضعیتی، مبلغی بپردازند. در این مرحله است که شاید سخن حسین مونس درباره این که اعراب بدوی برای ترک مصر، دولت فاطمی را زیر فشار گذاشته بودند تا حدی درست به نظر می‌آید.<sup>۵۴</sup>

### نتیجه

برطبق آنچه گفته شد پدیده انفجار جمعیت در میان قبایل عرب صحرائشین در مرکز جزیره العرب در اوایل قرن پنجم اتفاق افتاد. به دلیل محدودیت امکانات و لوازم تداوم حیات قبایل بدوی در بیابان‌های خشک عربستان، آنان ناچار شدند وطن خویش در مرکز شبه جزیره را ترک کنند و به امید برخورداری از منابع غذایی و یافتن چراگاه‌های جدید راهی شمال جزیره العرب؛ یعنی عراق و شام شوند.

شمار زیاد و قدرت مردان این قبایل باعث شد که بسیاری از آنان به عنوان نیروی مزدور در خدمت شورشیان قرامطه قرار بگیرند و برخی از تیره‌ها به سوی نواحی حاصل خیز عراق رهسپار شوند. در این زمان در سرزمین‌های شرقی جهان اسلام، مهاجرت بزرگ دیگری روی داد و آن حرکت ترکان غز از دشت‌های آسیای میانه به سوی ایران و شمال عراق و آسیای صغیر بود که بر حسب اتفاق در همان اوایل قرن پنجم هجری؛ یعنی هم‌زمان با مهاجرت قبایل عرب هلالی یا شاید کمی زودتر انجام شد. فشار ناشی از ورود ترکان سبب شد قبایل هلالی نتوانند پا را از رود فرات فراتر بگذارند و مهاجرت برخی از تیره‌ها در پشت مرزهای ایران و رود فرات متوقف گشت.

از سوی دیگر، قبایل هلالی که در شام به سر می‌بردند، پس از شکست قرامطه و عقب نشینی آنان به نواحی بحرین و جنوب عراق در حالت سرگردانی به سر می‌برند. در این زمان، خلافت فاطمیان در مصر شکل گرفته بود و به صورت رقیب و دشمنی بالقوه و نیرومند در برابر عباسیان در آمده بود. بنابراین، فاطمیان از ترس این که مبادا این نیروهای

سرگردان در اختیار عباسیان قرار گیرند و یا مناطق شام را دچار هرج و مرج و آشوب کنند آنان را تحت کنترل و نظارت خویش به مصر منتقل کردند.

با وجود این، امکان اسکان دائم قبایل عرب بدوی در مصر به دلایل مختلف نبود؛ زیرا خوی و عادت بدوی و خانه به دوشی قبایل مهاجر با جامعه شهری و یک‌جانشین مصر سازگاری و هم‌خوانی نداشت. هم‌چنین ساختار و نهادهای دولت فاطمیان در این زمان شکل گرفته بود و جذب نیروهای جدید و تازه وارد به راحتی امکان‌پذیر نبود. از طرف دیگر، فاطمیان تا زمانی که مجبور نشدند، نمی‌خواستند آنها را به مناطق دیگری مانند مغرب و افریقه که دور از نظارت مستقیم آنان بود، منتقل کنند؛ چون آنها از این امر آگاهی داشتند که کنترل و نظارت بر این قبایل بدوی در داخل مصر آسان‌تر و راحت‌تر از مناطق دورتر است و رفتن به افریقه و مغرب به معنای جدایی قطعی و آشوب در آن‌جا خواهد بود.

با این حال، زمانی که دولت بنی‌زیری در سال ۴۴۰ ه. ق جدایی کامل افریقه را از مصر اعلام کرد، فاطمیان به این فکر افتادند که با فرستادن گروهی از قبایل عرب هلالی آنها را تنبیه و مجازات کنند تا شاید خاندان بنی‌زیری از کرده خویش پشیمان شوند با فاطمیان از در صلح و سازش درآیند. از گزارش منابع به خوبی مشخص است که فاطمیان یک‌باره، همه قبایل هلالی را به سوی مغرب نفرستادند؛ زیرا از عواقب این کار اطلاع داشتند ولی دولت فاطمی پس از سال‌های ۴۴۴ ه. ق و در پی خشک‌سالی‌های مکرر، گرفتار بحران‌های اقتصادی و داخلی شده بود و توان نگهداری و کنترل قبایل عرب برای ایشان مشکل شده بود. در این شرایط، از سوی قبایل هلالی هزینه‌های بسیاری به ساکنان محلی و دولت مصر تحمیل می‌کردند و از سوی دیگر، خود قبایل عرب ترجیح می‌دادند از مصر کوچ کنند و به مناطق خوش آب و هوا تری بروند و از این جهت فاطمیان را تحت فشار قرار می‌دادند. بنابراین، بیشتر قبایل هلالی از روی علاقه و میل خود به سوی افریقه و مغرب مهاجرت کردند.

## پی‌نوشت‌ها

۱. ابن حزم اندلسی، *جمهرة أنساب العرب*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قاهره: دارالمعارف، ۱۹۶۲، ج ۱، ص ۳۱۵.
۲. ابن کلی، *جمهرة النسب*، تحقیق ناجی حسن، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۷، ص ۱۳۷، ۱۷۶، ۲۴۷.
۳. مقریزی، *البيان و الاعراب عما بأرض مصر*، تحقیق عبدالمجید عابدین، قاهره: دارالنشر، ۱۹۶۱، ص ۲۸؛ ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۹۶۷، ج ۳، ص ۳۹۶.
۴. ابن خلدون، *العبر، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات*، ۱۹۷۱، ج ۶، ص ۱۳؛ عبدالوهاب بن منصور، *قبائل المغرب*، رباط: المطبعة الوطنیه، ۱۹۶۸، ج ۱، ص ۴۱۹ - ۴۲۰.
۵. مقریزی، *پیشین*، ص ۶۵.
۶. ابن خلدون، *پیشین*، ص ۷۲؛ عبدالوهاب بن منصور، *پیشین*، ص ۴۲۰.
۷. ابن خلدون، *همان*، ص ۲۹ - ۳۰.
۸. حسین مونس، *تاریخ و تمدن مغرب*، ترجمه حمیدرضا شیخی، تهران: سمت، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۱۵۷.
۹. ابن خلدون، *پیشین*، ص ۵۹.
۱۰. *همان*.
۱۱. سرزمین نجد فلات مرتفعی است که در مرکز جزیره العرب قرار دارد و از سوی به حجاز و تهامه و از سوی دیگر به عراق متصل است. (فیلیپ حتی، *تاریخ عرب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تبریز: کتابچی حقیقت، بی تا، ص ۲۲).
۱۲. بکری اندلسی، *معجم ما استعجم من اسماء البلاد و الموضع*، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۳.

ج ۳، ص ۸۷۵؛ *ياقوت حموی، معجم البلدان، بيروت: دار صادر، ۱۹۹۵، ج ۱، ص ۵۲۹؛ ج ۴، ص ۴۴۲.*

۱۳. همدانی، *صفة الجزيرة العرب، تحقيق محمد بن علي الاكوع الحوالي، رياض: داراليمامة، ۱۳۹۴، ص ۳۲۲، ۳۸۶.*

۱۴. ابن خلدون، *پيشين، ص ۳۱.*

۱۵. همان، ص ۱۲.

۱۶. ابن هشام، *السيرة النبوية، تحقيق مصطفى سقا و ديگران، بيروت: دارالأحياء و التراث، ۱۹۸۵ م، ج ۴، ص ۸۰.*

17. E12507. MUNTAFLK, by. G. Levidella vida and p. sluglet, v. 4, p 385.

۱۸. ابن خلدون، *پيشين، ص ۱۳.*

۱۹. حمدالجاسر، *بنوهلال قديماً و حديثاً، نشریه العرب، شماره ۱۱ و ۱۲، ۱۴۰۷، ص ۸۳۲.*

۲۰. ايرام لايدوس، *تاريخ جوامع اسلامی (از آغاز تا قرن هجدهم)، ترجمه محمد رمضان زاده،*

*مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۹ ش، ص ۴۸۸.*

۲۱. ابن اثير، *پيشين، ج ۹، ص ۳۸۷.*

۲۲. ابن خلدون، *پيشين، ص ۱۵.*

۲۳. حسين مونس، *پيشين، ج ۲، ص ۱۵۹.*

۲۴. ابن خلدون، *پيشين، ص ۱۲.*

۲۵. همان.

۲۶. همان، ص ۱۳؛ حسين مونس، *پيشين، ج ۳، ص ۱۴۹.*

27. E 12. v 5. p 251.

۲۸. بويل جي، *تاريخ ايران كمبريج (از آمدن سلجوقيان تا فروپاشی دولت ايلخانان)، ترجمه*

*حسن انوشه.*

۲۹. آن. ک. س لمبتون، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۲۰.
۳۰. ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۴۴۸؛ صدرالدین حسینی، *اخبار الدولة السلجوقیه*، تحقیق محمد اقبال، لاهور: بی نا، ۱۹۹۳، ص ۲۰ - ۲۱.
۳۱. حسین مونس، پیشین، ص ۱۴۸.
۳۲. ابن خلدون، پیشین.
۳۳. حسین مونس، پیشین، ص ۱۴۹.
۳۴. همان، ص ۱۵۴.
۳۵. ابن خلدون، پیشین، ص ۲۵۳.
۳۶. روجی ادريس، *الدولة الصنهاجه*، ترجمه جمادی الساحلی، بیروت: دارالمغرب، ۱۹۹۳، ج ۱، ص ۵۰.
۳۷. حسین مونس، پیشین، ص ۱۳۷.
۳۸. ابن اثیر، پیشین، ج ۸، ص ۲۰۵.
۳۹. ابن عذارى مراکشى، *البيان المغرب فى اخبار الاندلس و المغرب*، لیدن: بی نا، ۱۹۴۸، ج ۱، ص ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۹۷؛ ابن ابی دینار، *المونس فى اخبار افريقيا و تونس*، تحقیق محمد شمام، تونس: المكتبة العتیفه، ۱۹۹۲، ص ۸۳. روجی ادريس، پیشین، ص ۲۳۰ - ۲۳۲.
۴۰. ابن خلدون، پیشین، ص ۳۲۵.
۴۱. حسین مونس، پیشین، ص ۱۵۵.
۴۲. حسین مونس، پیشین، ص ۱۵؛
- J. poncet, le mythe de la catastrophe hilalienne, Annales, No 5, octobre, 1967, p1104
۴۳. ابن عذارى، پیشین، ص ۲۸۱؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۸، ص ۲۹۲، ابن ابی دینار، پیشین، ص ۸۴۰.
۴۴. روبر بارونشویک، *تاریخ افريقيه فى العهد الخصصى*، بیروت: دارالغرب الاسلامی، ۱۹۸۸،

ج ١، ص ٣١؛

J. poncet, 1968, p 1105.

45. G. MARCAIS. Las Arabesen Beberie du xle au xlve, paris, 1913, p 332; H. R. ldriss, las berberie orientale sous zirides, vo12, paris, 1962, v 1, p 143.

٤٦. راضى دلفوس، *العوامل الاقتصادية لهجرة بنى هلال و بنى سليم من مصرالى افريقيه*،

تونس: المورخ العربى، ١٩٨١، ص ١٣ به بعد.

٤٧. مقرىزى، *پيشين*، ص ١٨.

٤٨. همان، ص ٤١؛ راضى دلفوس، *پيشين*، ص ٩ - ١٣.

٤٩. مقرىزى، همان، ص ١١٦.

٥٠. همان، ص ٢٤.

٥١. ابن تغرى بردى، *النجوم الزاهرة فى ملوك مصر و قاهره*، قاهره: دارالكتب العلميه، ١٩٩٢،

ج ٥، ص ١٧؛ ابن ابى دينار، *پيشين*، ص ٦٧.

٥٢. ابن خلدون، *پيشين*، ص ٣١.

٥٣. همان.

٥٤. حسين مونس، *پيشين*، ص ٢٥٤.